

حقاتِ مقایسه

کلیشه های نقد در برخوردهای جشنواره ای با "جدایی نادر از سیمین" اصغر فرهادی

چاپ شده در: روزنامه روزگار

زمان انتشار: نیمه بهمن ماه ۱۳۸۹

این یادداشت بعد از نخستین نمایش های "جدایی نادر از سیمین" ساخته اصغر فرهادی در میانه جشنواره بیست و نهم فجر خارج از ستون ثابتی که در ویژه نامه مربوط به جشنواره داشتیم و در صفحه آخر روزنامه "روزگار" به چاپ رسید.

*

*

همچنان اصرار دارم که درباره فیلمی مانند "جدایی نادر از سیمین" یعنی فیلمی تا این حد درگیرکننده و اثرگذار بر روی عواطف و افکار تماشاگر، «داستان» را لو ندهم و لذت رویارویی بی واسطه و بی پیشزمینه تماشاگر را از او نگیرم. پس طوری می گویم که این هدف، تأمین شود: یک پیرمرد دچار آلزایمر با بازی اعجاب انگیز علی اصغر شهبازی که برخلاف نقش اش یکی از حواس جمع ترین آدم های سرصحنه فیلم بود، یکی از شخصیت های فرعی «جدایی نادر از سیمین» اثر تازه اصغر فرهادی است. تنها اسم دنیا که از زبان او در این مقطع می شنویم، نام عروس اش سیمین (لیلا حاتمی) است. وقتی راضیه (ساره بیات) مستخدمه جدیدی برای تر و خشک کردن او و نظافت خانه سر و کله اش پیدا می شود، آقا مرتضی همچنان این زن را هم با لحنی بین پرسیدن و صدازدن، «سیمین» می خواند. بعدتر که پسرش نادر (پیمان معادی) به خانه می آید، پیرمرد به او می گوید «علی زن گرفته». نادر که دور و برش آدم نزدیکی به اسم علی نمی شناسد، می پرسد «علی دیگه کیه؟»؛ و بعد، با یادآوری فراموشی پدرش، می گوید «آره، علی زن گرفته.»

شرح میزان جزئیات پردازی و روانشناسی شخصیت و خلق موقعیت و باورپذیری عینی همین یک برش کوچک از فیلم، نشان می دهد که چرا می گویم و می گویم سطح و سکویی که امروز فرهادی و نگاهش به سینما در آن ایستاده، با بقیه داشته های این سینما غیرقابل قیاس است. پیرمرد در طول همان «سیمین، سیمین» پرسیدنش از راضیه، حس کرده که این او نیست؛ و حس کرده که سیمین اصلی پیدایش نیست؛ و ذهنش به این سمت رفته که انگار پسرش زن دیگری را به خانه راه داده. ذهنیت «زن گرفتن» دوباره از همین جا برای او پیش می آید؛ ولی ذهن یک آلازیمری خیلی اوقات اتفاقات و رفتارهای آدم دم دست زمان حاضر را با ادم های دوردست زمان گذشته بازسازی می کند. پس همه این ذهنیت را درباره آدمی احتمالاً قدیمی که نادر در لحظه اول اصلاً یادش نمی آید، مطرح می کند و می گوید «علی زن گرفته». برای اولین بار در فیلمی از فرهادی، یک پیرمرد و یک نوجوان و یک کودک در کنار چهار شخصیت بزرگسال اصلی، جزئیاتی را در مسیر مضمون «رویارویی نسل ها» کنار هم می چینند که پیشتر نه در کارنامه خود او، که در کل این سینما چنین سابقه ای نداشته .

اما آن واژه منحوس «قیاس»، همان طور که با شناخت نوع و بضاعت نقد در اطراف مان، پیشاپیش حدس می زد، در ابعادی دیگر دست از سر این فیلم بر نمی دارد. نگاه هایی که متوجه تفاوت جنس و ماهیت «تعلیق اخلاقی» در این فیلم با تعلیق بر سر زنده یا مردن بودن یک آدم در «درباره الی...» نیستند، مدام می گویند آن فیلم دیگری بود و این جا همه چیز چیده شده و محاسبه شده و غیرهنرمندانه است و غیره. این مقایسه، به دلیل همان تفاوت ماهیتی که گفتم، و همچنین بابت گسترش روابط طبقه متوسطی آن فیلم به نسبت های میان طبقه متوسط و محروم با هم و هر کدام با خودشان و ازدیاد حجم تم داوری در مفهومی چندجانبه تر (از جمله این که بچه ها از منبع اطلاعات به مسند قضاوت بدل می شوند)، چنان پرت و مع الفارق است که احیاناً بپرسیم یک متر آهن بیشتر است یا یک کیلو پنبه؟! و متأسفانه نقد ما

بسیاری اوقات جز مچ گیری با تشخیص شباهت ها (خطایی سطحی که بیشتر، خودم هم گهگاه دچارش شده ام) یا مقایسه قبلی و بعدی با هم، روش دیگری برای تحلیل متن با تکیه بر خود متن نمی داند. این بحثی مقدماتی است و می توان با تمرکز تخصصی تر بر شیوه روایت، گره افکنی و عناصر پدیدآورنده آن «تعلیق اخلاقی» که گفتم با نوع تعلیق غرق شدن یا نشدن در «درباره الی...» تفاوت اساسی دارد، به شکل مفصل تری به این ماجرا پرداخت.